

آنحضرت در سال صد و نواد پنجم هجرت بود و با پدر خود هفت سال و سه ماه زندگانی  
کرد وفات آنحضرت در روز سه شنبه ششم ماه ذی قعده سال دویست و هفتم هجرت واقع شد  
و بر اینی دیگر وقت وفات والد زیرگو اخوندگان را پنهانه عمرداشت و از کتاب دلائل هرے  
بسند محمد بن سنان روایت کرده است که در وقت وفات آنحضرت از عمر گرامی او  
بسیت و شخصیات و سه ماه و دو و ازده روزگذشته بود و در روز سه شنبه ششم ماه ذی قعده  
سال دویست را قع شد و بعد از پدر زیرگو اخوند نوزده سال و بیست و پنج روز زندگانی  
کرد و با تفاوت وفات آنحضرت در بعد اد واقع شد در مقابر قریش در رهپوی جسد  
بزرگو اخوند امام موسی کاظم علیه السلام مدفنان گردید و در مراسمی کثیف آنحضرت با همیکتند پنجه

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و راحوال نهال مصطفی و دکل بوستان مرتضوی حضرت امام علی النقی علیہ السلام  
فصل و بیان سخن و تاریخ ولادت آن حضرت عزیز  
اسم مبارکش علی بود و نسبت دی ابوجحسن و دی را ابوالحسن الثالث لفتند و لقبی  
بادی و ذکری و پسر عسکری مشهور است و نزد بعضی مشهور ترین القاب احضرت نقی و راوی  
بود و اخیرت را نجیب مرتضی و عالم و فقیه شیعه مامون و امین و مؤمن و طیب و متول  
نیز اخیرت اند و سبب شهرت اخیرت و فرزندش امام حسن عسکری کیان بود که هرگاه ایشان  
معتصم په کثرت رسید که در بعد از گنجائیش استقامت آن کا ندوبر و مدان از پیش میرسید  
با عسکر خود از انجاییرون آمد و شری دیگر آباد ساخت با اکان گرفت و سبع تبرقات

و تکلفات و آنرا می‌من رای بقیم السین و فتحها نام کرد و ساهره پیر از نام را نی آن بود  
و بعده قیام شکر از احکمیتی نایدند این هر دو خاپ را بسبب سکونت و رسان  
احکمی می‌لطفند و ما در آن حضرت امام دل را بوده است شاهزاده نام فی فضل الخطاب لطیفه السلام  
قی سنته اربع عشر و مائین و قیل سنته ثلاث عشر و مائین و کان و لاده نی اثاث  
عشر من حب و قیل فی يوم عرفه و کان مولده بالمدینه و لاده آنحضرت در مدینه  
بوده است پیر دهم اه رب سنه و صد و چهارده هجری و پزد علمای امامیه سال  
ولاده آنحضرت اشترانشت که سال دویست و دوازده هم پیرت بود و جمیع کشیر را  
مال دویست چهارده هم پیر گفتند اند و ما در لاده مشهور پاپزد هم ذمی الحجراست بمناسبت  
آنکه شیخ در صبلح نقل کرد که بحسبت ده هفتم ذمی الحجراست و برداشت ابن عباس  
در دشنبه راه شنبه پنجم حب باقی شده و برداشت علی بن براهم قمی در در ن  
سر شنبه پیر دهم حب باقی شده وزیری که از نایمه مقدسه پیروان آمده دلالت میکند  
بر آنکه در لاده آنحضرت در ماه حب بود و مکان و لاده شرعی موضعی است در  
حوالی مدینه طیبه که آنرا صراحتاً میگویند فی فضل الخطاب کان العادی ابوالحسن علی بن الحجاج  
علیهم السلام متعدد افیتها اما یعنی بود آنحضرت عابر ترین و فقیره ترین مردم  
و امام عباد وزیر اد و فقیر بود و نقل است که متوجه درا و اهل خلافت خود چیزی نداشت  
و نظر کرد که اگر شفایا بر دنیارا پس ایار تصدق کند پس کی از مقرران خود را بیند  
حضرت امام علی النعی فرستاد و سوال کرد که چه قدر دنیارا تصدق کنم فرمود که شهادت

بیکاری بیکاری بیکاری بیکاری  
بیکاری بیکاری بیکاری بیکاری

پس ہمہ مافراں تھیں بگر و نہ دل جسی کھنڈہ اند این سکلاز کجا میکو یہ بتو گل کھنڈہ سوال کئے  
این سکلاز کجا سوچ حضرت فرمود کہ حق تعالیٰ در قرآن فرمود ولقد نصر کم اشمنی ہوئے  
لشیرہ دیوبھیں روایت کردند کہ موہنی و قائم و غزاوات و سرا یا ہشتاد و سه بود  
پس حق تعالیٰ ہشتاد و سه و اکثر گھنٹہ کتر ازین تصدیق نیا پید کرد و ہر قدم کے زیادہ  
دہاز ذیرو صد کاٹ خواہ داد در دینا و عقبی نائع دینبرست وجود و سخا کی آنحضرت  
شہور روزی بیکی از دیباکہ در نواحی سرمن رکا بود تشریف پر داعرا بی دیبا  
ملکب دکھنڈ کے بفلان و دیسر فتہ ہست و عقب رفت چون بخدرست آنحضرت رسید  
فرمود کہ پس پر حاجت آمد و گفت من از امام کہ بولاۓ سے جد تو علی این ابیطالب تک  
نودہ اندر مرا دینی غظیم است کہ از آؤ آن عاجز ام و فیر تو ہی کپس سامنیدہ نہ کہ آنرا ان  
لردن من بردارد فرمود کہ خاطر خوبیش خوش اردا در اہمراه خود آور دچون بیا  
لر د بھرا بی فرمود کہ با تو سخنی خواہ گفت من باید کہ در ان مخالفت من یکنی اعرابی گفت  
نکنہ آنحضرت بدست بسارک خود خطا نو گفت باین غصون کہ اعرابی را مبلغ کذکر زیاد  
زد یعنی دی بود در ذمہ آنحضرت دین ہست فرمود کہ این راستان چون من بسمن  
را ائمہ ہر اجت کنہ پیش من آئی دچون در بیان جا عتمی نشستہ باشم طلب دین خود کہن  
و با من سخن دی رشت گئی و اشد حمی باید کہ درین امر مراجعت بخجی اعرابی گفت نکنہ خطا  
گفت چون آنحضرت سرمن رکا باز آمد و جسی کی شیراز اصحاب غلیغہ ذیرو پیش دی  
حاضر ہو دن آن اعرابی حاضر شد و خط را بیرون آورد چنانچہ آنحضرت صیت کرد و بود

بیت غنی میلاد از عالم از خانه پیر کوچک  
میلاد از عالم از خانه پیر کوچک

لایه ای که از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد  
لایه ای که از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد  
لایه ای که از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد  
لایه ای که از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد

مطالبه نورانی خضرت اولی فرم میگرد و خود را بخواست و داده ایمان میگرد  
خبر آن مبتول کل رسید فرمود که سه هزار در هم پیش آن خضرت برند چون پیش آن خضرت آورده  
نمک باشد و بآن احرازی فرمود که این را گیر و دین خود را داشت و این برای داده است  
بر عیال خود نفقة کن را مسدود و دار احرازی گفت یا این رسول شد و اشده که اینکه  
مید مید شنیدم از شک اینچه دادی که تو بود ولیکن لله اعلم حیث بعمل رسالت دو فصل از علاوه  
آورده که در حق اخضرت ساعیت مزد متول که از خلفا و جهادی پوکر فند و گفتند که  
در خانه خود صالح و همه سباب حرب میباشد از دین خواه که خلافت بکر و سرمه توکل  
شخصی برای خانه اخضرت فرستاد آن شخص دید که در خانه بسته و اخضرت وسان شسته  
و جامه شپین در بر و کلاه شپین بر صدر زمین و سنگ ریز نمود و یقلا نشسته خشون  
به عجابت خدا و به آواز خوش بخواهد کلام الله پس از شخص اخضرت را بجا که بود در  
محبس متول چافر ساخت و هر گاه متول اخضرت را دیگر نمیگرد و نزد خود نشاند و گفت  
در شعری بخوان اخضرت فرمود که من چندان اتفاقات به شعر ندارم معاف دار متول  
گفت البته می باشد خواند اخضرت چند ایات خواند

غلب الرجال فلم يفصم انفل	ما تو اعلى سبل الجبال سدر سدم
ا لى مقابرهم ما يمیں ما نزلوا	وا هنوز بوجده عزم من معاشر سدم
ابن الاسرة والجستان والخل	ما دا لهم عمار من بعد ما قبروا
من دونها نظر ب والاستار والليل	ابن الوجه التي كانت من سدر

من این بخشی میگذرد که این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد  
لایه ای که از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد  
لایه ای که از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد  
لایه ای که از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد و این ایام از آن میگذرد

فانصر القبر عزمه حنين سالم

مخصوصاً این اشعار آنست که شب گذر را پنده برسکودهایی و سکونت در زید عذر برای  
نهانی خود را نادره باشند و از فتنه های عالی مزد مردان برای شان نفع نگردد سکونت  
کوهستان و پیاه بیان نقصه و قدر دادهند و تجزیه بعد از حضرت و غلبه زنده گامهای خود بر قبر  
خود ها و بعد از آنکه در قبر کرده خدمدار از حداد ایشان را در حالیکه فرایاد زنده بود  
کجاست ان تجسساتی زنگین پیچاست ان کلاه زرین دکجاست آن روپیهای خوش و تازه که  
برای آنها برد ها و سایه ایان ها زده میشد پس بعضا هست چو اب میده قبر از جانب بیشان  
در حال رسیده ایشان که بران روپا کرده مسلط شده و مالماکه بجاها برای در فته

۱۰۷

در زمانه مرزا سه هزار واحد  
آن بکی یاران و دیگر خخت را مال  
مال ناید با تو پر دن از قصور  
چون تمار در زمی اجلی بده پیش  
ما پدینجا همیش هر دنیستم  
فضل قورانی است زدن گلن ملتفت  
هم پهلویست بسیه این طریق  
که پو و فیله کو اید یاری شود

پس متوجه میگردید و اشاره در یافت کردندان بجزیت که با شکایت او  
در پیش از آمدند پس از این ملاقات ایامی بویین آیا بر تو دنبی هست  
حضرت فرموده بی چهار هزار دنیار چنان وقت داد و آن حضرت را خصت کرد  
**فصل در پیان شفت و کلام آنحضرت هست**

فصل در پیان شفت و گرایان اخضراست هست

رآن از ضبط حضرت پیر دن است را ز اندازه احصا افزون حرفی از و فرنگی نمی خورد  
و قدره از بجهه می بینیم که آرد از آنچه آنست که چون استوکل آنحضرت را از عرضه ببران  
طلبید چون درود سعد شن بسر من را شد آنحضرت را در منزله فردوا آوردن  
که محل نزول گذاشته باشد نام و نشان بود که از مجان آنحضرت که ویرا  
صالح بین سعید نام بود بجای حضرت آمد و هر من کرد که یا ابن رسول اللہ من خود را  
فردای تو سازم این جماعت در چهل سورا خمامی قدر و اطفا نی نور تو منحو هستند که  
که ترا درین منزل پر داشت فردوا آوردن حضرت فرمودای پرسعید گمان میکنی  
که اینها پاره شان ماننا قات دارد و تهدید ائم که کسی را خدا لبند کر و بانها بابت  
نمیشو ولپیشست بمارک خود اشاره کرد بجانب این سعید میگویند که چون با گنجان  
نظر کردم دیدم بستانها بالوان شفاقت و ریاضین آراسته ربا غمامی با قواع نظرها  
و میوای اپراسته و صراحت در صحن آن با خمار و ان و قصر را پیاز حور و غلطان و اپنه  
ظاهره گردید هرگز در خیال خواب بینظیر در خیاب و بورا از مشاهده این احوال دیدم  
چنان وظلم پیشان شد پس حضرت علی السلام فرمودای پرسعید ما هر چند چشم

و با قیمت اینها برای مسیحیان مبلغت آگهی ایجاد شد.

در بیار است آن خزان مگر نیازان آسمان آن تاب دیگر است با قیان فی لمیس من قلع بعد یه تاکه مریح البتہ آید در منام	آن بخاران صحن است اند خزان غیب را ابری و آنے دیگر است تاید الا آنکه بر خاصان پر یه دور کن از مغزو از بینی زکام
---	---

و از انجیزه آنست که دنبالی پر بدن متولی بھر سید که مشرف بر ہالگ کردید و کسے جرات  
نیکر کد که نیشتری آن بر سارہ پل در متولی نذر کرد که اگرا وعافیت یا بدمال بسیاری  
برائی حضرت امام علی النقی علیہ السلام بفریضہ پس فتح ابن خاقان با متولی گفت که اگر  
میفرماں بخدمت امام علی النقی علیہ السلام کس بفریسم شاید و دامی این مرض لبغا وید  
گفت بفرستید چون بخدمت حضرت رقیق و حال متولی را هومند کردند حضرت فرمود  
که پیکر گوسفند را در گلاب پکینه نمایند و بر ال جراحت ہے بندید چون آن چیز را آوردن  
جمعی از اتباع قلیق که ماهر نووند خندیدند و استراکر دند و فتح ابن خاقان گفت میدانم  
که حضرت آنحضرت نے ہمیشہ اگر اپنے فرسوده است بعمل آور یعنی ضروری خواهد شد  
چون دوارا آن سو فتحیستند در آن ساعت دنبال منفجر شد و متولی از درد  
قالم آن جراحت راحت یافت و ما در شش و نهار در نیار در کیمیه کرد و سرکریه را  
بهر کرد و برائی آنحضرت فرمود چون متولی شفا یافت مردی شکایت آن حضرت  
نزو متولی کرد که ہلمہ و احوال بسیار حرج کرده است و دامی فرج دار و پس

این نیز بین بزرگی و بزرگی می باشد

پس شبی متولی سپهبد حاصل را اطلبید و گفت چنین و نگاه داشت امام حلی النقی بعد و  
هر چیز در آنجا اسلو را موال بیانی برای سعید گفت که در میان شب نزدیکی  
برداشتم و نجاه داشت رفتم و نزدیکی را برویوار خانه گذاشتم و پر بازم برآمد و چون  
خواستیم که نزدیکی را مرا کنم کردم و حیران شدم ناگاه حضرت از اندر دن جمهور مراند اکنون  
که اسی سعید باشند شمع برای تو بیارند و نزدیکی رفتم و پردازی کردم که حضرت چنین و پیشتر نوشیده  
و عماره ز پیش بر سر بسته و سجاده خود را پروردی همیشیز ترده در بر بالائی سجاده رو بقبله  
نشسته است پس فرمود که برو درین خانه بگرد و اخچه بیانی پردازش رفتم و جمیع  
خانه ای و جمیع اتفاقیش را کردم و در اینجا چنین یافتم که بگوییم بدره که بر میز مراد را متولی بود  
دیگر کیمی دیگر سر نمی پرسد فرمود که مصالحی هیچ برداشتم زیرا مصالح شمشیری  
یافت که غلام پیغمبین در آن است شمشیر را با هر دو بدره برداشتم و نزد متولی رفتم  
چون مراد خود را بدره دید او را اطلبید و از حقیقت آن مطلع شد و سوال کرد و اینها  
گفت که در مرض تو نفر کرد و بودم که اگر ما فیض بیانی من دو هزار دینار برای این اتفاق  
و این بدره چنان است که من برای این اتفاق استاده بودم و چنوز مرش را بر نداشتم  
چون کیمی دیگر را کشود نه چهار صد دینار در آن بدره بود پس متولی کیمی بدره دیگر  
این بدره اضرم کرد گفت اسی سعید این بدره هارا آبان کیمی دشمنی برای این اتفاق  
و عذر خواه چون آثار اینکه است اتفاق را کرد بودم اسی سعید من از تکمیلی هیچیزی نگذاند که من  
این ادبی کردم بلطف خصیت نجات دادم چون از جانب خلیفه ما صور پردازی صدر داشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْعَذُكَ مِنَ الشَّرِّ  
الَّذِي يُنْتَهِي بِنَفْسِهِ  
وَمَا يُنْتَهِي بِنَفْسِهِ  
لَا يُؤْتَى لِلْأَنْفَاسِ  
إِنَّمَا يُؤْتَى لِلْأَنْفَاسِ  
مَا يُنْفَسُ  
لَا يُنْفَسُ  
إِنَّمَا يُنْفَسُ  
مَا يُنْفَسُ

حضرت فرسوده سید علی‌الزین طلب‌الملوکی مشقلب نیقلبون و از آن‌گاه است شنجه از قاضی  
کردند پس از حضرت خکایت کرد که مرا ایند ابیار میرساند فرموده دواه صبرگن چن  
از آن‌شنج دو ماه برآمد قاضی راعزل کرد و ندسه

کرتونی از ظلم جا ہے بیگن  
بھم دران چہ عاقبت خود انگن  
اسے دندر پوستین بوصان  
ہر کار و بنا دنما خوش شسته  
پول بخت خوش خود اندر رسی  
آن تونی انی زخم بر خود میرنی  
مدد نہزادانی کیجا حق آفسرید  
صہر آرد آر زور اور ستاب

از برائی خوب شدن آن می‌سکنی  
این بد افی کز پئے من په کنی  
گر هر دگر گفت این از خویش نان  
سُوئے او نفرین رو دهر ساعتی  
پس پد افی کز تو بودن آن گسی  
بر خود آدم بار لعنت بیکنی  
کیمیا سے چھپے صبر برآدم ندید  
صبر کن واللہ حسلم بالصواب

داز آنچه آنست که زن شخص را آپشن بود از زویی التهاس کرد که دعا کند تا پسر باشد  
فرسوند که شمارا دختر از پسر برایش باشد چون متولد شد دختر بود و به بیگر فرمود ترا  
فرزندی متولد شود او را محمد نام کن چون متولد فرد پسر بود او را محمد نام کرد و  
از آنچه آنست که متولکل را خانه بود در روئی مرغان بسیار که هر گزینی نباشد در آمد می  
از اخلاق آواز نمایی داشتند همچنان کسی می توانستی شنید و نکس سخن دی هر وقت  
که حضرت امام علی النقی علیہ السلام آن خانه در آمدی هم مرغان خاصوش شنید و چون

بیرون آمدی آغاز آزادگردنی و از آنجایی است که شعبدہ بازی از هند پیش  
متوجه مده بود و شعبدہ هائی عجیب غریب نمود روزی متوجه و پراگفت که اگر  
شعبدہ پیش آری که علی بن محمد راحمی سازی ترا نهار دینار بهم شعبدہ بازگفت  
مانی چند تنگ سبک بر مایه گذاشت پس در مرآپلوئی وی نشاند چنان کرد هضرت  
امام علی النقی علیہ السلام دست درا در کرد تا نافی بردارد و آن شعبدہ باز علی  
کرد که آن نان از پیش است وی پرسید و چون دست کشید باز آمد سه بار این  
عمل کرد حضن امیر مجلس شورای اسلام مشوره بالکسر تکیه بالش از پوست بود  
بران شیرے کشیده هضرت امام علی النقی علیہ السلام اشاره باان صورت کرد که بگیر  
این را آن صورت شیرے شد و بحسب و شعبدہ باز را فردید و باز مشوره  
آمد هر چند متوجه و رخواست کرد که شعبدہ باز را بازگرداند قبول نکرد و فرمود که  
دانش هرگز بعد ازین دیرانه بعید و شهناز خدا است وارد دستان شسلط میگرداند  
پس از مجلس شورای اسلام آمد و آن شعبدہ باز را بعد از آن هیچ پیش نمیداد و از آنجایی است  
که روزی در ولیمه عینی او لاد خلفا بود و جمیعی کثیر بیعت و عظیم مانند شاهزاده های  
ادب حق تعظیم و تکریم آنحضرت بجانبی آورد و سخنی بسیار سیگفت و می خندید  
حضرت روایان جوان کرد و فرمود ما نهاد پسحک بلارنیک ذمراه من ذکر انقدر داشتم  
بعد شکست من اهل القبور عینی چه سخنند پیدایی جوان در مجلس و خلعت میکنی از فکر غذ  
حال آنکه بعد از سه روز خواهی شد از جمله مولی آنجوان از آن اهل ادبی باز استاد

لر و نیز پیش از زبان میگردند که اینها را میتوانند  
پس از آن میگردند که اینها را میتوانند که اینها را میتوانند  
که اینها را میگردند که اینها را میگردند که اینها را میگردند

وَمِنْ أَنْتَ مُصَرِّحٌ بِهِ وَمِنْ أَنْتَ مُعْلِمٌ  
وَمِنْ أَنْتَ مُؤْمِنٌ بِهِ وَمِنْ أَنْتَ مُؤْمِنٌ  
وَمِنْ أَنْتَ مُؤْمِنٌ بِهِ وَمِنْ أَنْتَ مُؤْمِنٌ

وچون طعام خورد و بیرون آمد روز دیگر بجای شد و در روز سی و سه مرداد وان کنله  
نشست که روزی دیگر در ولجه بیکی از اهل سامرای بو دبی ادبی در مجلس سنای  
پیوره میگفت و حق تعظیم آنحضرت رهایت نمیگرد آنحضرت علیه السلام فرمودند  
شخص این طعام نخواهد خورد و از فاکه دی چیزی خواهد آمد که زندگی را بر وعی نخ  
گرداند چون طعام حاضر آورده تا شخص دست بشست و خواست که ازان ثنا ول  
اعذ علام وی گراین و فریاد کنان از دور در آمد که ما در تو از بام افراوه است  
در شرف بربروت است زودتر خود را آنجا بر سان باشد که ویراز نده در رایی  
آن شخص طعام ناخورده برخاست و برفت و فضل و بیان فات آنحضرت  
و فضل الخطاب تو فی علیه السلام بسی من راهی فی یوم الاشین للیالی بقین من  
حمدی الآخر سنه اربعین و خسین و مائیتی فی وفن فی دار السامر و فی شارع ابی احمد  
الرشیدی وفات آنحضرت در زمان ضتصربود در سرمن راهی از نواحی بغداد  
روز دو شنبه از او آخر یادی الآخر سنه دو صد و پنجاه و چهار و قبردی  
هم در سر راهی ویست که در سرمن راهی داشت و قیل ان شهد علی الہادی یعنی  
موسی الصبح و انما الصبح ان شهد فاطمه نبیت موسی بن جعفر این محمد به بلدة قسم قد  
نقیل عن الرضا علی بی موسی علیه السلام از قال من زارها و غل الجنة نهاد اما فی  
شواهد البوة و نزد علامی امامیه سال شهادت آنحضرت علیه السلام با تقاض  
سال دولیست و پنجاه و چهارم هجرت بود و در روز وفات خلاف است بروت

لور ملن بکون نزدی کارکرده اند و این ادبی هستند که از این طبقه می‌باشند. این ادبی ها در اینجا معرفت شده اند.

لهم اذْهَبْ لِي مَا في جَنَاحَيْنِي وَلَا يُخْلِفْ لِي مَا فِي دَفْنَيْنِي  
لَا يُخْلِفْ لِي مَا فِي دَفْنَيْنِي وَلَا يُخْلِفْ لِي مَا فِي دَفْنَيْنِي

علی بن ابراهیم قمی وابن عباس وزر و شنبه نهم ماه حرب و به روایت خشاب  
بست و پنجم ماه جادی الاخری بود و در روایت دیگر بست و هفتم ماه مذکوره بود  
و بر روایت دیگر بست ششم ماه مذکور و من شریعت اخیرت در آنوقت  
چه روایتی بچهل سال رسیده بود و بر روایت دیگر بچهل کیم سال و چند ماه و در  
نه کام و ناتا است پدر پزدگوار خود که نسبت چلیان لقدر را ماست کبری و خلاف عظی  
فرانکر دیدار خوش فرش شش سال و پنج ماه تقریباً گذر شده بود و در آن ماست آنحضرت سی و  
سه سال و کسری بود و ذیب سیزده سال در مدینه طلبیه قامست و فرمود و بعد  
از آن شوکل آنحضرت را پسر من را که طلبید بست سال در سرمن را که توطن فرمود  
در خانه که اکنون فن ساخته است و نیایر قول این بایویه و جماعیتی دیگر مقتضی  
حبابی آنحضرت را شنید کرد پدر زهر و در وقت شهادت آنحضرت حضرت امام  
حسن عسکری علیہ السلام زاده حضرت بودند خدا مانگلو

بیان و تحریر پیش از احوال قدر و اولین استداین لصلح کارخان  
سرار نماینده حضرت امام زین العابد علیه السلام  
و فضل در بیان ولادت و اسما و نسب و کنیت اخوند حضرت رحم شرفه نعمت حق  
و دکنیت ابو محمد را تعابث شریعت زکی و هادی و سکریت و خالص و سراج  
و روحیه تلفت وی سکری گذشت وی نیز نیز چنان پیغمبری شهورست  
و انداد اور اعترافی ایشان میگویند و ما در اخوند حضرت امام ولد بود نام و سکون و بیضی

لیکن این دو نظر را که می‌گذارید  
می‌توانید در آنها بخوبی از این دو نظر  
که این دو نظر را که می‌گذارید  
می‌توانید در آنها بخوبی از این دو نظر

لابیل گفتہ اند و حضرت ناصر علی الٰی و می را حدیث نام نہاد و آن غیریقه کر کرید  
نهایت صلاح و وسی و تقوی بود و داشت فی فعل الخطاب کانت ولاوته فی  
شیخ احمدی و شیخان و مائین و میں سنته ائمین شیخان و مائین و میں و میں و علماء امامیہ  
ورتاریخ ولاوت با عملوت حضرت شہزاد است که در سال دویست هشتی و دویست  
هزارت واقع شد و بعینی و هم ماه که در چشمی و شنبه چهارم نیز گفتہ اند و شیخ  
مفید پیغم الولی حال دویست و سی هجرت نقل کرد و مکان ولاوت مدینہ مشترف  
بست و چشمی هر من رایی نیز گفتہ اند

### فصل دریان گرامات حضرت

و آن بیار و شیار است از اجمله آن است که محمد بن علی این ابر ایم  
این موسی این چیز گفت که و قتے میوه است برای بایست شکسته و پیدا من گفت بیار  
پیش بیو محمد زکی بر و یعنی زیر که و سے راجبو و سماحت و صفت میکند گفتم تو دی که  
می شناسی گفت من و برای خمی شناسم و هرگز غیره ایم پس بقید و سے  
ور راه ایستادیم می بین و در راه گفت که بیان چندیم ہا کی ما را پاسد و هر سیم  
دویست درم راجبه سازیم و دویست درم را آرد خیم و صدر درم او رسائی از راست  
تفصیل کنم من یاخود گفتم که چه باشد که مرا سیصد درم و چند درم می جامی سازیم  
و صدر درم را نفشد کنم و صدر درم را و را و گوشش نخدم  
و بجانب کوہستان روم چون پر فاخته و سے رسیم

دیگران غریب نہیں بیرون از این دلایل ایم  
دل ایم بیرون از این دلایل ایم  
دیگران غریب نہیں بیرون از این دلایل ایم  
دل ایم بیرون از این دلایل ایم

وَالْمَدْرَسَاتِ الْمُهَجَّرَاتِ وَالْمُهَاجِرَاتِ  
وَالْمَدْرَسَاتِ الْمُهَاجِرَاتِ وَالْمُهَاجِرَاتِ

لخود لکام کن ابوجعیلیہ السلام طیلسان جناد و برخاست و دیرالکام کرد  
و باز آمد و بیانی خود پیشست باز مستعین گفت که دیرازین کن ابوجعیل پدرن  
شاره کرده که امی فلان آن اشر رازین کن مستعین گفت که خود رازین کن مگر بار  
برخاست و آن استر رازین کرد و بجای خود بازگشت مستعین گفت په بشد  
و سوارشوی سوار شد و در صحن سرامی دیدار احوال براندزی آنکه بچپس  
سرکشی کند پس فرد آمد مستعین پرسید که چون یافتی این را فرمود کارین  
خوب تراسته نه بد من مستعین بیا پیش ای شیدا حضرت پرمن گفت  
لاین را بگیر و بپرس من آنرا گرفت نه آنکه هیچ سرکشی کند برد شعر

هرحال ندست او مکن شود	هرحدون از هم او ساکن شود
و از اینجا آنست شخصی گفته که پیش از حضرت از فقر شکایت کردم تا زمانه بست و شست زمین را باں بکار و پا پنهان دنیارا از انجام بیرون آوردم بناد او از اینجا شخصی دیگر گفته که در زمان بودم از شکل زندان و گرانی قید با حضرت شکایت و شیوه منی خواستم کا زندگی خود نیز چیزی نبودیم اما شرم داشتم و متواتر نمود حوالب من نوشتم امر وزناز پیشین را در غانه خود خواهی گذارد و دو کاره مرا از زمان بیرون آوردن و نهادن از در غانه خود گذاردم ناگاه دیر کنم چه ترستاده جمی مدد برای من صد دینار آورد و چراه آن کتابی بین مضمون که هر زجاجی باشد آنرا اطلال نمکن و شرم دار که این طلب کنی یا ان خواهی رسید	

لیکن این میخواست که از هر دوی این دو خاندان را در آن میخواست  
که این دو خاندان را در آن میخواست و این دو خاندان را در آن میخواست

انشدالد تعالیٰ واز انجواز است شخص دیگر گفته که با خضرت رقیعہ تو شیم و دلان  
از خضرت سلیمان پرسیدم و پیغامبر شیم که از حمی سمع نیروال کنم اما فرموده کدم  
و ز دشیم آن خضرت بن نوشت که جواب سلیمان نیست و پیغامبری که از حمی نیز برخی  
و فراموش کردی این آیت را که یا تارکوی برد و اوسلا ما علی ابراهیم بر پایه کاخ  
بنیس و بر گردن مجموعه آذینچان کرد مآن مجموع شرعاً یافت واز اجل این است  
که شخص دیگر گفته که بوسی کتابت نوشتم و در انجام معنی مشکوت پرسیدم و خاتون من  
حالم بور و خود شیم که ویراد عالی برگزند و فرزند ویرا نام نهاد و جواب نوشتم که  
مشکوت قلب محمد است و از حال خاتون و فرزند پیش نوشته است و در آخر گتابت  
این بوسی عظیم شد اجرک و حلفت علیک خاتون من فرزندزاده بعد از آن خانم

## فصل دریان و نبات احضرت

في صراحت خطاب وفاته في برج الاول من شهر مارس في يوم الجمعة السادس من برج الاول وقيل في الثامن منه وقيل غير ذلك ان نسبة المذكوره من ربه دون سبعة عشر في هذه البلدة وكان قاتم هو والده فيما وافق العصرى حزنا لا مائة والداني العاشر محمد المتظر صاحب سرطان او كانت مدته تعلم احسن العصرى بعد بعثة على الهدى ستين وتم تعيين احسن العصرى اولا ظاهراً اولا باطننا عشير العاشر محمد المتظر الملقب بالقى سرم حزنا لا مائة وكان هو ولد المتظر يافيه الحصن من شعبان

نسته خمس و همیشین امه مولید تعالیٰ نماز حس تو فی ابوه ولئن شه شیخان خمس  
شیخان فاتح حضرت در راه بیچ الاول و تاریخ ششم ماه مدرکور روز جمعه  
سنه دو صد و هشت و عصی خانم باه مدرکور گفته وزر اعلماء امامیه تاریخ  
شهادت آنحضرت بالتفاق اکثر موغلین محمدان هشتم ماه بیچ الاول سال  
دویست و هشت بیوت بود و شیخ طوسی در صباح اول راه مدرکور نیز  
گفته است و اکثر گفته اند که روز جمعه بود عصی چهار شنبه و بعضی میشنبه نیز  
گفته اند و از عزیر شریعت آنحضرت علایی شد اسلام بیت و نه سال گذشتند بود  
و بعضی بیت و هشت سال نیز گفته اند و مدت اماست آنحضرت قریب  
شش سال بود و این پای پیه و دیگران گفته اند که معمد عباسی آنحضرت را زیر  
شهم پیدا کرد و در کتاب عجیون لمجوات از احمد بن سعید روایت کرد که  
آنحضرت در راه بیچ الاخر سال دویست و هشت از دنیا حرمت کرد و در سرمن را  
و سهادیم را و سرگوا خود و غواز را گردید و عاشقانه کنخت لست و نه سال بعد

پاپ از دم

در بیان احوال حضرت صاحب الزمان خلیفۃ الرحمان حجۃ اللہ المشا پرسوں اور  
المنان حضرت امام محمد علیہ علی آبائہ الصلوٰۃ والسلام فی فضیل خطاب  
والپنجم محمد الحسن العسكري ولدہ محمد علیہ السلام معلوم عند خاصتہ ہے کہ وہ نقاشت اپنے  
و پر وسی ان حکیمہ نسبت ابی جعفر محمد الجواد عصر ابی محمد الحسن العسكري کی نسبت تجھہ مدعولہ

لهم انت السلام السلام السلام السلام السلام السلام السلام

قال آن مبددا شد آنی الکتاب و اجللن نبیا و قالوا طول هر کما طول عمر الخضر علیه السلام  
 و قال لشیخة الامام شیخ العلام فاتح المهدی مشهد و بیش من رایی تکلیف محمد ابو الحسن محمد الزکی  
 لغت است که روزی پیش از محمد در آدم فرمود که ای علم امشب در غانه ما باش که  
 خدا ای تعالی ای اخلاقی خرا پرداز من گفتمن فرزندزاد که خواهد بود که در زر جس  
 پنج اثری نبی نیم فرمود که ای عمره مثل وزرسی همچو شال م موسی است علیه السلام که حل و  
 خبر وقت ولادت ظاهر نخواهد شد آن شب نیما نه بود من چون شب به شیخه رسید  
 بر خواستم و سعید گندار و دزم و نزرسی نیز تجدید گندار و بعد از آن با خود گفتم که وقت فجر  
 نزدیک رسید و اینچه ابو محمد حسن عسکری فرموده بود ظاهر قرشد ابو محمد از مقام خود  
 آزاد داد که ای عمره بجهل مکن با توانایی که نزرسی آنها بود بازگشتم مراد راه پیش آمد  
 لرزه پر دی افتاد و دی را بسینه خود بازگرفتم و قتل هواشد احمد و انا از نزا  
 و آنچه الکرسی بر روی خواندم از شکری آزاد خواهد بی شنیدم همچنانکه من نخواهم  
 بعد از آن رسیدم که خانه روشن شده نظر کردم فرزند میرزا میرزا میرزا آمد و بود  
 و در سجده و افتاده ابو محمد از جمجمه خود آزاد داد که ای عمره فرزند مراد پیش من اگر  
 پیش دی بودم و بر ابر کنار خود نشاندم و زبان در دهان و دی کرد و گفت که  
 سخن چوای فرزند من یا زن الله تعالی گفت بسم الله الرحمن الرحيم و نزدیان نه  
 مل للذین استضعفوا فی الارض و تحملن ائمه بعلیهم الوارثین بعد از آن دیدم که  
 مرغان سبزیار افزو گرفتند ابو محمد علیه السلام کی از آن مرغان را سخواه و گفت



بود و نزدیک از ده سال است که این اتفاق رخورد و این اتفاق را می‌توان با این نسبت در این زمانهایی که اسلام پس از پیغمبر مصطفیٰ صلوات الله علیه و آله و سلم و آنچه که از این زمانهای پیش از آن می‌گذرد ممکن

قدره خفته حتی یادن اندیشه‌های افسوس بالغ امره بینی گیریم فرزندزاده‌ها  
نمی‌گذرد شود در وی بررسی خدا تعالیٰ رسانیده حکم خود است از ابو محمد پرسی  
که این مرغ که بود و این مرغان دیگر گیانند فرمود که آن جیریل و دیگران ناگفته‌های  
بعد از این فرمود که یا عمه ویرا به مادر وی بازگردان کی تعریف نهاد لاخزان و تعلم  
آن وحدت‌الله حق ولکن اکثر هم لا یعلوون ویرا پیش‌نام در وی بردم چون متولد شد  
نات زد و بود و فتنه کرد و بزرگ این ری مکتوب بود جبار الحق و زهق  
الباطل ان الباطل کان زهقا و از دیگری روایت کرد و اندک گفته است چون  
متولد شد بد زان در آمد و اگرست سبابه کیا شد سان برداشت پس عظم زد  
و گفت المحتضر بضرب العالمین در روایت کرد و اندک شنیده از ابو محمد پرسید که این  
رسول اشد خلیفه و امام بعد از تو کجا بود بخانه در آمد پس پریدن آمد کو دکے  
بردوش گرفته کو یا که اه شب چاردهم بود در سی سالگی پس فرمودای فلان اگر تو  
پیش خدا تعالیٰ گرامی نبودی این فرزند خود را بتوخنودی نام این نام رسول  
و لشیت این کیست وی ہست ہو الذی یکار الارض قسطماً کما لیت جوراً ذلماً شخصی  
روایت کرد که در آدم برداشت کرد که در زمین که خواهد بود فرمود که  
بان فرگلاد اشته کفته پاسیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود که  
پرده را بردار بر داشتم کو دیگری پریدن آمد در کمال طهارت و پاکیزگی برخساره  
راست دی طالی و گیسوان گذاشتہ آمد و برکت ابا محمد شنید ابا محمد فرمود که

آمیخت هم از شما بعد از آن از زانوی دی برخاست ابو محکم و برای این اغلب  
ای اوقت المعلوم به آن خانه در آمد و من بوسی نظر کرد می پس ابو محمد را گفت بر غیره و بین  
که در غایبی است بخانه در آمد همچنین را غریب می دید و ایست که شخصی که معتقد  
نماید کسی نگیرد لبید و گفت حسن این محل در سیر من را ای دفات یافت زود بر وین  
و در خانه ویرا فرد گیرید و ده که در خانه دی بجهتی صر ویرا این که را اوی میگویند که فتح  
به سرائی دی در آدم نزیل دیریم در غایبی خونی دپا گیزگی گویا که حالی از عمارت  
دی خارع شده بودند و در آنجا پرده دیریم فرو گذاشته پرده را برداشتیم سرایی  
دید کم به آنجادس آدیکه در بامی ددم و را قنایی این حسیری بر روی گیب اند اخنه  
و مردی خوبترین صورت بر بالای ایل حسیر در نماز استاده به باقیع النعمات نگرد  
کی از آن دن نظر که با من بود سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق  
شد و اضطراب می گردید تا وست وی گرفتم و خلاص گردانیدم بعد از آن نفر دیگر  
خواست که پیش رود و بایه اتیز یه مان طال یعنی مدد خلاص گردان من چرا نباشد من پس  
گفتم ای صاحب خانه از خدا استغایل و از تو عذر من خواهم واقع شد که من غذشتیم که حال  
چیست و به کجا می ریم از آنچه کردم بخواستم لے باز گفتیم هر چند گفتم بمن بیچ النعمات  
نگرد باز گفتیم پیش تضییع نگفت این سر اپوشیده دارید و الاب قرایم که  
شمار اگر دن ز تسلیم امامی شو اید البویه و این همان محمدی موصود آخر الرهاب خواهد  
رسی هایم خلیفه الرهبان آن فرلا نمایه الا شناور ز و اما میله است میگویند و لاد نمیز

بیان این اتفاق را می‌توان با توجه به این دو دلیل در نظر گرفت:  
۱- این اتفاق را می‌توان با توجه به این دلیل در نظر گرفت:  
۲- این اتفاق را می‌توان با توجه به این دلیل در نظر گرفت:

آنحضرت در مال دوست و پنجاه پیغمبرت واقع شد و بعضی پنجاه و شش و بعضی  
پنجاه و هشت نیز گفته اند و مشهور آنست که روز ولادت شب چهار پانزدهم شهریور  
بود و بعضی هشتم شهریور نیز گفته اند و گشتفتمین از بعضی بیت سیدوم او را همان تاریخ  
کرده است و با تفاوت دلایل آنحضرت در سرمن را می واقع شده اسم و کنیت  
آنحضرت با حضرت رسول موقعاً است و در زمان غیبت امام حضرت را مذکور  
ساختن چاچ غیبت و حکمت آن مخفی است و القاب شریعت آنحضرت محمدی و قائم  
و منتظر و محبت و فداحت است از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرد و آنحضرت  
امام محمدی علیه السلام اعلم الناس و حلم انس و النبی انس و اخی انس و اشیع انس  
و احمد انس خواهد بود و ختنه کرده متول خواهد شد دلیل و ظاهر و مطہر و از  
پیش و پس بیکسان بینه چنانچه از رسول خدا مشقول است و هر کجا که که از این طبق داد  
 جدا شود بر زانوی خود شنید و کلو شهادت پر زبان را ند و احتمام ریما نیاشد  
چنانچه این بیان این پا شد و هر چند قیام با هر چیزی از خود بخوبی بینه داد  
باشد و ذرمه رسول خدا او سلاح و نو و الفقار علی مرتفعی و صحف فاطمه هر آنزو از  
خواهد بود و یک صحیفه هم دارد که در آن اسبابی تاریخ و بیان ادو و شیوه  
مخالفان اور که تا قیامت باشد نوشته دبول و غایله او را زین فرد بر داده  
خوش از پذیر بمارگرش خانج و ظاهر و منتشر گردد و صاحب مکارم اخلاق باشد  
و هر چند خدا استهانی آنرا امایت فرماید و مویز بر قیع القدس باشد

بن احمد بن سلمه بیهقی و یعنی محدث اهل شیعه و محدث اهل سنت  
محدث اهل سنت و محدث اهل شیعه و محدث اهل سنت و محدث اهل شیعه  
بر این نیز معرفه و مذکور می شوند و می بینند که این محدث اهل شیعه  
بر این نیز معرفه و مذکور می شوند و می بینند که این محدث اهل شیعه

و پیچ چیز از اعلی بندگان بودی مخفی نگانه دالا هام یولو پلود ییفع و ییرض دیگل  
و شرب دشیدن خوش و بخوبی و سکی و بمحبی بست و یقینه و نثار

٦٣

در بیان احادیث شے کہ در فضیل بزرگ و ظهور آنحضرت را روکشید است فے  
جایع الاصل فی الشرط الراقة و علاماتنا عن ابن سعد ان رسول شد تعالیٰ لوم  
پیغمبر من الدنیا الایوم واحد بیول شد ذاکر المیوم حتیٰ میبعث الشد فیه رجلاً منی  
او من اهل میت بو اهل اسماء اسمی ذکریں میں کیا املاک ارض قسطنطیوپل و حدائق کمالیت نسلی  
و جوراً فی رد ایشہ اخڑی لَا تتعصّل الدنیا حسینیکاً العرب من اهل میت رحل بو اهلی  
اسمه اسمی خرچہ بود او و در دی ابوجہاں المشقری فی کتاب دلائل السنوۃ  
در المیعزوت فی ذکر المهدی باسناده من عاصم زرجن عبیدالله انشقال قال رسول اللہ  
لَا یوْجِبُ الیالی وَ الالایم حتیٰ میبعث الشد تعالیٰ رجلاً من اهل میت بو اهل اسماء  
اسکی میلاد املاک حدائق کمالیت قبل ذاکر جوراً عن ابن شہید باسناده من بنی هاشم  
بن محمد بن حنفیه من امیر علی ائمہ قال مکالم رسول شد علیہ السلام و آله و سلم المهدی من  
اہل الہبیت بصیر الشد تعالیٰ فی لیلہ و بسناد امامہ مستخری المعنی سعی بن عبیدالله  
بن ابی طریف عن النسیبی ذکر مکالم قائم سحل شد علیہ عبیدالله مطلب سعادات اہل الجنة اتا  
و علی دام الحسینی حمزہ وجفرہ المهدی و باسناده امام علی بن عبیدالله المذکوری  
از علی قائل رسول شد یکون فی اسی المهدی ان ذفتر تبع و الاشتین و الافتیع ذیجم فیما

امتنى نعمته لم ينموا مثلها قط برسال السوار عليهم درارا ولا تذكر الارض شيئا من النبات  
وابن سنا واده الص عن عبد الله بن عرانة قال يخرج المهدى عن قبره باليمين فقيل لها  
أرمعه قال ابن حمسمعه رسول الله يقول وعلق من السوار شيئاً دوى سمعه عليه  
ان المهدى فاجبيوه وعن طلاقه المهدى يخرج في آخر الزمان شديدا على العمال  
باذل المال رحيم بالمساكين عن أبي أسحق انه قال رأيته المهدى فيها كثرة البغي  
وابن سنا واده الاما مكتوب في تغزيل عصبهين عامر قال كنت مشيا مع معاوية فقال  
واشد ما على الارض رجل كان احبه من علی بن أبي طالب قبل الذي كان ابني  
وذهبني وفي الاعظمية يكله من ولده من هو خيرا له على الارض في زمانه وان له اسما  
في السوار يعرفه اهل السوار وان له علامات تكون في زمانه يخرب بيته ابا طالب ويجيئ  
الحق ولهوزمان الصالحون يرثون روسما وينظرون في شرق الارض وغربها  
نرا في فصل الخطاب احاديث كثيرة دالت يخرج حرج حضرت امام محمدى عليه السلام  
ميكذب من لا يذكر خروج المهدى فقد ذكرها اترى على محوصل ائمه عليه وآله وآل وآلهم  
**فصل در بيان مولده وحياته مبارك سحضرت**

جلال الدین سیوطی در تاریخ خود و شیخ شهاب الدین ابن حجر در مسلمه عدید و  
و عبد الرسول العلوی الموسوی الحسینی البزرگی در اشیاعه فی اشرافها الساعده حسام الدین  
مستقی در رساله خود آورده است که آنحضرت از سعادات حسنی است دنام او  
و نام پیرا او موافق حضرت سالت پناهی اسلامی الشد علیہ و آله و سلم و علیہ السلام محمد بن عبد الله

وقوله اور در حرمیه مشر فه باشد و ظهور او از گله و هجرت او بسمی طبیعت المقدس  
باشد و همانجا ذات یا بد و درست او علامتی باشد خواه پیغمبر حضرت رسالت پناه  
را بوده و در دی او همچو ستاره و خشنده ماتنده ما و شب چهاردهم پو و میانی  
کشاده و بینی در از و پار یک دمیانه بینی بلند نماید و مکان ابر و باشد با درازی  
ابرو و چشمها می او فراخ باشد در میانه دانه انانه ای او فرقی باشد یعنی سخن متحمل  
نمایند زنگ ادگنند مگون و چشم او چشم نمی اسرائیل شد یعنی در عرض و طول و به  
رساره راست آنحضرت خالصیا به باشد و همچنین برکت دست بر است نیز بشد  
در میان هر دوز را نومی او کشادگی و بعدی باشد و اینه لشیان شد و چشمها می  
اد مرمر زنگ خلقی باشد وقت ظهور جمل سالم باشد و صاحب کرامات مخصوصه  
باشد از آنچه آنست که چون از دی ملامتی بر دعوا می او بطلبید اشاره به پر نده  
پکنید بیا پیا پید و بر دست او به نشیند و چون شاخی خشک در زمین به نشاند  
نی الحال بزر و پرگ دار شود و هر گلمه و حصماری که متوجه کشادن دی گرد و چنین که  
کمیر گردیوار با خود بقیه دیر سرا و ابری باشد که در ان فرشته نداشند که  
مهدیست اور را بیعت کنند و بر دایتی آواز شن از مشرق تا مغرب نشینید شود  
چنانچه هر که در خواب بوده باشد بیدار شود و بر سر لشکر او حضرت پیر بیل باشد  
و در مدار لشکر او حضرت میکائیل علیهم السلام و سه هزار فرشته بجهه کمد و او  
لازم باشند و در زمان او گوستپند باگرگ بپردو و گودکان بامرو کشدم بازی کنند

ل هنریت بیوک اندیشید و میگفت: «این کسانی که  
میخواهند از این دنیا خود را برداشته باشند،  
باید از آنها بگوییم: شما را در این دنیا  
نه بگذرانید و نه بگذارید، بلکه از این دنیا  
برداشته باشید!»